

پرسه می‌آمار→



→

اقتصاد زیرزمینی بازدارنده رشد و توسعه

اقتصاد زیرزمینی بخشی از فعالیت‌های اقتصادی را دربر می‌گیرد که در آمارهای رسمی نشان داده نمی‌شود. علت یا غیرقانونی بودن این فعالیت‌ها یا از آن مهم‌تر عدم گزارش‌دهی آنها برای اجتناب از پرداخت مالیات است. گروه اول فعالیت‌ها در اقتصاد زیرزمینی، یعنی فعالیت‌های غیرقانونی شامل خرید و فروش مواد مخدر، فحشا، استخدام کارگران مهاجر غیرقانونی و قاچاقی و... می‌شود که انجام آنها مجازات قانونی دارد. گروه دوم شامل فعالیت‌هایی می‌شود که مثلاً به خاطر نرخ‌های بالای مالیات یا حق بیمه تامین اجتماعی توسط کارفرما و کارگر به دولت گزارش نمی‌شوند. برای مثال در ایالات متحده مقامات مالیاتی تخمین زده‌اند که بیش از دوسوم درآمدهای ایجادشده در اقتصاد زیرزمینی ناشی از مزدها، حقوق‌ها و سودهایی است که گزارش نشده‌اند. بیشتر این مالیات‌گریزی در بخش خدمات اتفاق می‌افتد. علاوه بر این در ایالات متحده در اواسط دهه ۱۹۷۰ حجم این فعالیت‌ها در اقتصاد زیرزمینی بین چهار تا هشت درصد تولید ناخالص داخلی تخمین زده شده است.

در اقتصاد اسپانیا نیز حجم اشتغال در اقتصاد زیرزمینی حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد کل اشتغال تخمین زده شده است. در سال‌های اخیر بسیاری از اقتصاددانان بحث کرده‌اند که یک رشد انفجاری در اقتصاد زیرزمینی وجود داشته است. برای اندازه‌گیری حجم فعالیت‌ها در اقتصاد زیرزمینی چون مبادلات در اقتصاد زیرزمینی تنها با پول نقد انجام می‌شود حجم وجوه نقد نگهداری‌شده توسط افراد در کشور از حجم پول در گردش، به خصوص گردش اسکناس‌های بزرگ به عنوان معیار استفاده می‌شود. وجود اقتصاد زیرزمینی باعث غیرواقعی بودن آمارهای کلان اقتصادی مانند آمارهای درآمد ملی، اشتغال و نرخ بیکاری می‌شود و برنامه‌ریزی اقتصادی را برای دولت مشکل می‌سازد. برای مثال فعالیت‌ها در اقتصاد زیرزمینی باعث می‌شود آمار درآمد ملی کمتر از حد و آمار بیکاری بیش از حد گزارش شوند. از طرف دیگر به علت عدم پرداخت مالیات درآمد ایجادشده در اقتصاد زیرزمینی، حجم درآمدهای مالیاتی کمتر از آن است که در صورت گزارش دادن این فعالیت‌ها دولت می‌توانست به دست آورد.

به علاوه این مساله نوعی توزیع غیرعادلانه بار مالیات در اقتصاد ایجاد می‌کند. افراد کم‌درآمد و با درآمد متوسط که در بخش رسمی اقتصاد به کار اشتغال دارند و درآمدهای خود را به دولت گزارش می‌دهند مالیات می‌پردازند در حالی که افرادی که در اقتصاد زیرزمینی درآمدهای بالا کسب می‌کنند با وجود استفاده از خدمات دولتی مالیاتی نمی‌پردازند. در برخی از کشورها گروه‌های فعال در اقتصاد زیرزمینی حتی از دولت مزایای بیکاری دریافت می‌کنند. اقتصاد زیرزمینی آسیب‌های اجتماعی را نیز در جامعه افزایش می‌دهد. برای مثال ورود مواد مخدر به کشور یا ساخت آن در کشور که یک فعالیت غیرقانونی است جوانان را الوده می‌کند و علاوه بر اینکه معنادان سهمی در ایجاد تولید و درآمد ندارند به فعالیت‌های غیرقانونی برای تامین زندگی خود مانند دزدی و کلاهبرداری متوسل می‌شوند. مخارج بازپروری یا نگهداری این گروه نوعی هزینه را به دولت تحمیل می‌کند که در صورت نبود اقتصاد زیرزمینی می‌توانست صرف تامین هزینه فعالیت‌هایی مانند آموزش شود.

بنابراین رشد اقتصاد زیرزمینی، چه در کشورهای توسعه‌یافته و چه در کشورهای در حال توسعه باعث کاهش درآمدهای دولت و افزایش هزینه‌های دولت می‌شود و منابع اقتصاد را از فعالیت‌هایی که رفاه اجتماعی را افزایش می‌دهند به فعالیت‌هایی که آسیب‌های اجتماعی را افزایش می‌دهند، انتقال می‌دهد و بازدارنده رشد و توسعه هستند. علاوه بر این از نظر عدالت اجتماعی و اخلاق نیز نامطلوب هستند.

۸:استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی

منابع:.....
1-sawulson P.A. and Nordhaus W.D Macroeconomics, McGraw Hill 1995, pp. 93-94
2-Abel A.B. and Berman B.S. Macroeconomics Addison- Wesley, 2001, p.26
3-Schiller, The Economy Today, McGraw Hill 1999 pp. 90-91
4-Williamson S.D., Macroeconomics, Pearson, 2002, pp.45-6
5-Barro R.J., Macroeconomics, John Wiley 1993, p.348
6-Blanchard o., Macroeconomics, prentice Hall 2000, p.26

اینگ زیرزمینی می‌سازد→

یادداشت‌های دختر فروشنده مترو



مأمورای ایستگاه امام چند وقتی بود باهام لچ شده بودن. اهمیت نمی‌دامد. فراری دادن پسرپچه‌های دستفروش در تخصصمه و می‌دونم که حسابی اذیت‌شون می‌کنم با این کار. اما خدا می‌دونه که واقعاً قصدم آزار اونها نیست و فقط می‌خوام به دوست‌کوجوولهام کمک کنم. پسر! از وقتی مدرسه‌ها تعطیل شده بیشتر شدن و من بدون اغراق با همه‌شون دوستم. چه با باندی‌ها و چه بقیه‌هایی که تکی کار می‌کنن. این وسط حتی ممکنه اینها با هم دشمن هم باشن اما همه‌شون بهم اعتماد دارن و حرفامو گوش میدن.

دیروزم می‌خواستم توی ایستگاه امام سوار قطار بشم که طبق معمول موقع پیاده شدن از قطار خانوما شروع به هل دادن کردن و پای به پچه دو سه ساله افتاد توی فاصله بین قطار و سکو. پچه و مامانش با هم جیغ می‌کشیدن و چون به جواری قیافه‌شون شبیه کولی‌ها و آدمای فقیر بود کسی بهشون محل نمی‌داد. زودی پچه رو بغل کردم و بردم روی صندلی و پاش رو نگاه کردم و به مامانش گفتم که چیزیش نشد. پچه گریه می‌کرد و پاش رو نشسون می‌داد که فهمیدم دهمایش افتاده. به مامانه گفتم بشسین تا برم به مامورا بگم یکی رو بغستن دهمایی رو در بیار. وسایلم رو هم پیششون گذاشتم. بالا که رسیدیم مامور بداخلاره بود و انگار که منتظر فرصت باشه می‌خواست تلافی همه ناراحتی‌هاش رو در بیاره اما ما ماجرا رو نفس‌نفس‌زان تعریف کردم بی خیال شد و یکی از پرسنل خدمات رو از بلندگو به سکوی صادقیه صدا کرد. بعد هم با مهربونی پرسید پچه که طوری‌ش نشد.

خوشحالم. هنوز میشه به آدم‌ا امید داشت. راستی شماها اون بالا از شدت گرما تعطیلین و این پایین توی این زیرزمین‌های خنک زندگی با سرعت نور جریان داره.

منبع: وبلاگ یادداشت‌های دختر دستفروش

سیاه‌های شهر

طبق روال هر هفته قصد داشتیم گزارشی در مورد فعالیت‌های اقتصادی بنویسم که به آن فعالیت‌های اقتصادی زیرزمینی می‌گویند. این بار تصمیم گرفتم سراغ کسب و کاری بروم که علاوه بر آنکه از لحاظ اقتصادی زیرزمینی محسوب می‌شود، زیر زمین هم انجام می‌شود؛ فروشنده‌های مترو.

خیلی وقت بود مترو نرفته بودم. تصور بر این بود که فروشنده‌ها بیشتر در ایستگاه‌های شلوغ و پررفت و آمد مشغولند.به همین دلیل تصمیم گرفتم خطی را سوار شوم که به سمت ایستگاه امام خمینی می‌رفت. بیش از اندازه شلوغ بود. دو سه قطاری که با فاصله زمانی کوتاه آمد تا حد انفجار پر شد. به تراکم آدم‌هایی که کنار خط قرمز منتظر قطار بودند لحظه به لحظه اضافه می‌شد و من حیران مانده بودم که اینها با چه جراتی در آن شلوغی و ازدحام جمعیت که هر چند دقیقه یک قطار با سرعت رد می‌شد کنار ریل ایستاده بودند. هم ترسیدم همراه با فشار جمعیت جلوتر بروم و هم اینکه فکر کردم در این شلوغی و ازدحام که در واگن‌ها به زور و با فشار مردم بسته می‌شود، فروشندهای نمی‌توان پیدا کرد. مردد برای جلو رفتن بودم که چشمم به کیسه‌های مشکی بزرگی در لاین روبه‌رو جلوی بعضی از مسافرها که روی صندلی‌های زرد مترو منتظر قطار بودند، افتاد؛ خطی که از جنوب به شمال می‌رود و آخرین ایستگاهش تجریش است. از رنگ‌های جیغ اجناسی که از بعضی کیسه‌هابیرون زده بود و به نظر می‌رسید لوازم آشپزخانه است، حدس زدم آنها همان دستفروش‌هایی هستند که دنبال‌شان می‌گشتم. با سرعت به سمت لاین روبه‌رو رفتم. از ازدحام لاین شمال به جنوب خبری نبود. اولین قطار را سوار شدم. بیشتر شبیه جمعه‌بازار بود تا واگن قطار: «دستمال‌های جادویی فقط ۲۰۰۰ تومان، شامپو پروتئینه، ضد‌ریزش فقط ۵۰۰۰ تومان، چراغ‌قوه ۱۰۰۰ تومان، کلوچه سه تا هزار، تی‌شرت، شال، روسری، برق ناخن و…» صدای فروشنده‌ها که برای اجناس‌شان تبلیغ می‌کردند درهم می‌پیچید. انگار هر کدام سعی می‌کردند صدایشان بلندتر از بقیه باشد. از دیدن آن همه دستفروش توی یک واگن بوق‌زده شده بودم. انگار اصلاً لازم نبود دنبال‌شان بگردی. آنها هر روز از صبح تا شب، از حرکت اولین قطار تا آخرین قطار، مشغول کار هستند. بعضی از مسافرها با ولع مشغول زیر و رو کردن اجناس بودندو بقیه هم که انگار مسافرهای هر روزی مترو بودند و حضور دستفروش‌ها برایشان عادی‌تر بود، بی‌تفاوت نشسته بودند. مثل اینکه خسته‌تر و بی‌حوصله‌تر از آن هستند که با فروشنده‌های مترو سر و کله بزنند. فروشنده‌ها در هر سن و سال و با هر تیپ و قیافه‌ای بودند؛ از دختر نوجوانی که چراغ‌قوه می‌فروخت یا دختر جوانی که لوازم آرایشی و زیورات می‌فروخت گرفته تا خانم مسنی که لوازم خانگی داشت. بعضی از آنها اینقدر مرتب و خوش‌لباس بودند که اصلاً فکرتش را هم نمی‌کردی چند دقیقه دیگر کلوچه‌ی یا ساکش را باز می‌کند و شروع به تبلیغ و فروش اجناسش می‌کند. اینجا مترو است؛ محل کسب و کار افرادی که از صبح با حرکت اولین قطار وارد مترو می‌شوند و تا آخرین ساعات کار مترو مشغول فروشدگی هستند. وقتی چند ساعتی با فروشنده‌های مترو در آن شلوغی و

ازدحام که واضح‌ترین صدا، صدای حرکت قطار و اعلام ایستگاه‌هاست، واگن به واگن می‌شوم، تازه متوجه می‌شوم برای فروشنده‌های مترو ایستگاه آخر معنی ندارد. هر بار که به انتهای یکی از خط‌ها می‌رسی دوباره باید یا همان مسیر را برگردی یا خط دیگری را انتخاب کنی و این کار ساعت‌ها ادامه دارد. به سراغ یک گروه از دستفروش‌ها می‌روم که با هم از یک واگن خارج شدند. پنج نفرند. همه همدیگر را می‌شناختند. هر کدام چیزی می‌فروختند. طیف سنی‌شان از ۱۸ تا ۶۰ سال بود. کنار یکی از آنها روی صندلی‌های انتظار مترو می‌نشتم. حدوداً ۳۰ ساله است. ظاهری مرتب دارد. لوازم آرایشی می‌فروشد. به گفته خودش از قشم و کیش جنس‌ها را می‌آورد و از مغازه‌ها ارزان‌تر است. درآمد ماهانه‌اش حدود ۵۰۰ هزار تومان است. دل پری از برخی مامورهای حراست مترو دارد: «لان یک ماه است که دیگر کاری به ما ندارند. مثل اینکه سرشان جای دیگری گرم است. خیلی ما را اذیت می‌کنند. جنس‌های ما را از واگن‌ها بیرون می‌اندازند و با ما خیلی بد صحبت می‌کنند. به خدا می‌حاج کار خلافی نکردیم. خانم‌ها از ما راضی‌اند. قیمت‌هامون مناسب است. ما فقط فروشدگی می‌کنیم. برای هیچ کس مزاحمتی نداریم.»

مشغول گوش کردن به درددل او بودم که یکی از دخترهای جوان فروشنده که زیورات می‌فروخت حسابی شاک می‌شد که چرا همکاری با من صحبت می‌کند. می‌گفت شما به خاطر پیشرفت کاری خودتان ما را سوزه می‌کنید و نمی‌گذارید ما بدون دردسر کار کنیم. خیلی جوان بوده حدود ۲۰ ساله. وقتی آرام‌تر شد او هم شروع به درددل می‌کند: «کسی از دل ما خبر ندارد. حتی اگر این کار روزی ۱۰۰۰ هزار تومان هم درآمد داشته باشد، نمی‌آرزد که ما سلامتی و جوانی‌مان را بگذاریم. بیماری اینجا خیلی زیاد است. مادر دوستم که چند سال در مترو کار می‌کرد، الان سرطان ریه گرفته. ما چارهای نداریم.»معصومه، خانم حدوداً ۵۰ساله‌ای است که در یکی از واگن‌های مترو مشغول فروش لوازم آشپزخانه بود. بسیار خوشرو و مهربان به نظر می‌رسید. به ارامی بین مسافرها جابه‌جا می‌شد و جنس‌هایش را می‌فروخت. اجناسش هم بهتر از بقیه به فروش می‌رسید.

به گفته خودش همه جنس‌هایش را از بازار می‌خرد و هر ماه ۲۰۰۰-۱۵۰۰ هزار تومان سود می‌کند. مشغول صحبت بافروشنده دیگری بودم که صدای معصومه را شنیدم. با چهره‌ای برافروخته در حالی که با خانم مسنی دعوا می‌کرد کیسه‌ا اجناسش را کشان کشان از بین خانم‌هایی که ایستاده بودند در واگن خارج می‌کرد. بعد از اینکه پیاده شد فهمیدم چه اتفاقی افتاده که او را این‌چنین برافروخته کرده. خانم مسن‌تری نمونه‌ای از همان اجناسی که معصومه مشغول فروش آن بود، ۵۰۰ تومان ارزان‌تر می‌فروخت و در جواب داد و بیبادهای معصومه فقط می‌گفت: «مال خدومه، می‌خوام آنتیش بزنم. به تو

سال پنجم ■ شماره ۱۰۵۵ ■ دوشنبه ۱۵ شهریور ۱۳۸۹

گزارشی از فعالیت‌های زنان فروشنده مترو

فعالیت زیرزمینی؛ زیر زمین



بدنی ضعیف می‌شوند که دیگر توان کار ۱۵ ساعته در مترو برایشان باقی نمی‌ماند. حمل بار سنگین، استرس بر خورد با ماموران حراست، ماندن بیش از ۱۰ ساعت در روز زیر زمین و... تنها گوشه‌ای از سختی کار زنانی است که از سر احتیاج و نیاز هر روز صبح راهی مترو می‌شوند و نور خورشید را تنها وقتی می‌بینند که قطار به ایستگاه شوش می‌رسد. اغلب این زنان، زنان سرپرست خانواده هستند که یا به دلایلی متارکه کرده‌اند یا همسر و پدر و مادرشان فوت شده‌اند و فروشدگی در مترو یکی از کارهای آبرومدانه‌ای است که آنها انتخاب می‌کنند. بر اساس اطلاعات مرکز آمار کشور، تعداد زنان سرپرست خانوار در پایان سال ۱۳۸۵ یک میلیون و ۶۰۰ هزار نفر بوده، در حالی که آمار سال ۱۳۸۸ نشان می‌دهد تعداد آنان به دو میلیون تن بالغ شده. به معنی دیگر ظرف دو سال شمار زنانی که سرپرست خانواده شده‌اند ۴۰۰ هزار مورد افزایش یافته است و به نظر می‌رسد با رشد ناهنجاری‌های اجتماعی همچنان در حال افزایش است.

از طرف دیگر بر اساس آخرین آمارهای رسمی نرخ اشتغال زنان در ایران ۱۱ درصد و بر اساس آمارهای غیررسمی بالغ بر ۱۳ درصد است. این در حالی است که بخش عمده‌ای از اشتغال زنان در چنین شرایطی که حجم اقتصاد زیرزمینی بالاست، به شدت مخدوش می‌شود و این معنایش این است که ما با یک نقص غیرمتعارف اطلاعات تصمیم‌گیری می‌کنیم و طبیعتاً منابع، خواه منابع انسانی، خواه منابع مادی، این گونه تخصیص داده می‌شود و به هیچ‌وجه نمی‌تواند چشم‌اندازهای امیدبخشی را ایجاد بکند. بنابراین طراحی یک بر نا مه ملی شفاف‌سازی آمار و اطلاعات به عنوان یکی از مهم‌ترین بسترها و پیش‌نیازها میل به توسعه در آستانه برنامه پنجم توسعه کشور می‌تواند یکی از مهم‌ترین اولویت‌هایی باشد که مجلس محترم به آنها توجه بکند.

که ما یک تعهد و یک میثاق بزرگ ملی به نام سند چشم‌انداز داریم و تردیدی نیست اگر چشم‌اندازهای گسترش‌یابنده بخش غیررسمی به همین صورت تداوم داشته باشد که در گذشته وجود داشته، امکان اینکه به سمت اهداف چشم‌انداز نزدیک بشویم، وجود ندارد؛ طرفی اعتبار و ارزش آمار و اطلاعاتی که مبنای تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد، در چنین شرایطی که حجم اقتصاد زیرزمینی بالاست، به شدت مخدوش می‌شود و این معنایش این است که ما با یک نقص غیرمتعارف اطلاعات تصمیم‌گیری می‌کنیم و طبیعتاً منابع، خواه منابع انسانی، خواه منابع مادی، این گونه تخصیص داده می‌شود و به هیچ‌وجه نمی‌تواند چشم‌اندازهای امیدبخشی را ایجاد بکند. بنابراین طراحی یک بر نا مه ملی شفاف‌سازی آمار و اطلاعات

به عنوان یکی از مهم‌ترین بسترها و پیش‌نیازها میل به توسعه در آستانه برنامه پنجم توسعه کشور می‌تواند یکی از مهم‌ترین اولویت‌هایی باشد که مجلس محترم به آنها توجه بکند.



شماره تلفن و آدرس بدهد که برای خرید به مزون لباسش در منزل بروند؛ از درآمد این کار راضی است: «با ۲۳۰ هزار تومان حقوق کارمندی نمی‌توانم خرج تحصیل پسرم در هندوستان را که در مقطع دکترا درس می‌خواند، بدهم. تنها چاره این بود که پسرم از هند این لباس‌ها را برای فروش بفرستد و من هم در مترو یا منزل بفروشم و برای او پول بفرستم.» زهرا دختر ۱۵ساله‌ای است که در مترو چراغ‌قوه می‌فروشد. می‌گوید همیشه تابستان‌ها از صبح تا شب در مترو کار می‌کند. پدر و مادرش هیچ کدام به دلایلی که دوست ندارد بگوید، کار نمی‌کنند و زهرا هر روز هم درآمد روزانه‌اش را که به طور متوسط شش هزار تومان است به مادرش می‌دهد. به قول خودش امروز که خوب کار کرده از صبح تا بعدازظهر ۱۲ هزار تومان فروش داشته؛ یعنی ۱۲ چراغ قوه هزار تومانی.

ملیحه خاتم ۳۵ساله‌ای است که کلوچه، لواشک و کیک می‌فروشد: «گرانی، بدبختی، کرایه خانه، قسط وام و... اغلب خانم‌ها را به فکر شغل و منبع درآمد انداخته. چارهای نداریم. دو کارتن کیک ۲۵ تایی را ۱۳ تومان می‌خرم و اینجا دو تا ۵۰۰ یا پنج تا هزار می‌فروشم. روزی ۲۰۰-۳۰۰ هزار تومان کیک و کلوچه و لواشک می‌فروشم.»

از درآمدش راضی است. حداقل از کار قبلی‌اش در شرکت تلفاتی بیشتر درآمد دارد. فروشدگی در مترو از آن شغل‌هایی است که اغلب عمر کوتاهی دارد. عمر کاری هر یک از فروشنده‌ها به ندرت به یک سال می‌رسد. به گفته خودشان آنچنان از لحاظ

۹؟» تازه فهمیدم که چقدر کار برای فروشنده‌های مترو جدی است. بین فروشنده‌ها قوانینی حاکم است که همه برای اینکه بتوانند در واگن‌ها مشغول کار شوند، باید رعایت کنند. یکی از قوانین این است که مثلاً دو نفر با جنس‌های مشابه نباید سوار یک واگن بشوند و حتی اگر سهواً این اتفاق افتاد باید جنس‌هایشان را با قیمت یکسان بفروشند تا به قول خودشان قیمت‌ها شکسته نشود. معمولاً کسانی که این قوانین را در مترو رعایت نمی‌کنند با این جمله از طرف بقیه فروشنده‌ها روبه‌رو می‌شوند: «دو روز اومدی تو مترو نمی‌دونی بازار چطوریه.»

اما جدا از این اختلاف‌های رقابتی، آنها اغلب روابط خوبی با هم دارند. معمولاً گروهی از واگن‌ها جابه‌جا می‌شوند تا بتوانند به قول خودشان هوای کار همدیگر را داشته باشند. مثلاً وقتی ماموران حراست مترو را می‌بینند به همدیگر خبر دهند. خانم جوان دیگری که لباس می‌فروشد و ظاهر مرتبی دارد، می‌گوید: «۱۰ ماه است که وارد این کار شده‌ام. جنس‌هایم را از بانه می‌آورم و نصف قیمت می‌فروشم. درآمد بد نیست؛ حدود ۵۰۰-۴۰۰ تومان در ماه. ما در همین ۱۰ ماه حسابی از کت و کول استفاده‌م. گردن‌درد گرفتم.» دیگر نمی‌توام ادامه بدهم.» لیلیا زن حدوداً ۴۰ساله‌ای است که خیلی لفظ قلم اجناسش را که به بیشتر لباس‌اند، تبلیغ می‌کند. می‌گوید بیشتر برای تبلیغ آمده نه فروش. کنارش می‌نشینم. کارمند است. با بقیه فروشنده‌ها فرق دارد، شغل اصلی‌اش این نیست. به گفته خودش بیشتر برای تبلیغ آمده تا به مشتریان

شکاف معنی‌داری با اصل موضوعه هر نظریه عدالت یعنی اصل تناسب برخورداری‌ها با شایستگی‌ها به وجود می‌آورد. در نظام پاداش‌دهی اقتصادی اجتماعی موجود ما مولدها کمتر از غیرمولدها

پاداش می‌گیرند و این شکاف متأسفانه در دوران وفور درآمد نفتی به طور هشداردهنده‌ای افزایش پیدا می‌کند. برآوردهای در اقتصاد ایران وجود دارد که نشان‌دهنده این است که نرخ مازاد عملیاتی در فعالیت‌های واسطه‌گری و دلالی یک چیزی حدود ۹ برابر بیشتر از فعالیت در بخش کشاورزی و یک چیزی حدود پنج برابر بیشتر از فعالیت در بخش صنعت است. طبیعتاً این نظام پاداش‌دهی ریشه‌دار در این اقتصاد یک‌سویه قابل حل و فصل نیست. اما به عنوان یک مساله حیاتی باید مورد توجه قرار گرفته و موضوع مطالعات کارشناسی عمیق قرار بگیرد. مولفه سومی که به گمان من در این زمینه نقش حیاتی دارد، منطق و الگوی توزیع قدرت، ثروت و منزلت است. در یک اقتصاد رانتی توزیع قدرت، ثروت و منزلت به هیچ‌وجه مبنای رقابتی پیدا نمی‌کند. به تدبیر نظریه‌پردازان نهادگرا منطق و الگوی توزیع قدرت، ثروت و منزلت در یک اقتصاد رانتی مضمون و خصلت ضدتوسعه‌ای دارد. بنابراین از این منظر باید یک بازنگری بنیادی صورت پذیرد. واقعیت این است که این توزیع نابرابر بیشتر از معین بر خورده‌ی این دستگاه‌های ریشه در عدم شفافیت در نظام آمار و اطلاعات و عدم مشارکت در فرآیندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع دارد.

من در نهایت اختصار این اشاره را می‌کنم ولی در جای خودش با بسط و گسترش بیشتری می‌شود نشان داد نظام ملی و توسعه‌محول در ایران از ناحیه این کاستی‌هایی که از این زاویه هم اقتصاد و جامعه ما درگیر است، هزینه‌های سنگینی پرداخته است. خوشبختانه الان در یک مقطعی هستیم که از طریق مجلس شورای اسلامی درباره یک برنامه میان‌مدت تصمیم‌گیری می‌کنیم. امیدوارم که مجلس هم این توفیق را داشته باشد که به میزان بیشتری نسبت به دولت

باز هم جای پای طلای سیاه

تجربه کرده است، در عین حال که بدترین شرایط رکود و تورم را داشته‌ایم.

–یعنی مقصر رانت حاصل از نفت در جامعه است؟

وقتی من بر بحث رانت و رانت نفتی تمرکز می‌کنم معنایش این نیست که اعلام کنم نفت مقصر این ماجراست. منشاء اصلی و عمده بازتولید این شرایط را کسانی که دل در گرو توسعه و بالندگی ایران دارند و در موضع تصمیم‌گیری و تخصیص منابع هستند باید از سه کانون کلیدی بازتولیدکننده این شرایط ردگیری کنند و از تدابیر و تمهیدات متناسبی که خوشبختانه ظرفیت‌های فکری و علمی کافی برایش در این زمینه وجود دارد، استفاده کنند. اولین کانون یا اولین منشأ در این زمینه الگوی سیاستگذاری ماست. برنامه‌ریزان ما باید الگوی سیاستگذاری را از منظر منزلت سه مولفه، یعنی علم، قانون و برنامه مورد واکاوی و ردگیری قرار بدهند. همه آن پیامدهای خسارت‌بار را، که بعضی از آنها را مورد اشاره قرار دادم، عمدتاً از این ناحیه محتمل شده‌ایم که به ویژه طی دوره اخیر در فرآیندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع منزلت علم، قانون و برنامه منزلت در خور و در حد کفایتی نبوده است. این مساله را می‌شود خیلی بسط داد. نوع برخوردی که با نهاد برنامه‌ریزی کشور شده است، نوع برخوردی با معین کرده بود برنامه‌ریز منطقه‌ای ما شده است، و همین طور نوع اهتمامی که به اجرای قانون شده و شما می‌توانید آثارش را در گزارش‌های دیوان محاسبات ردگیری کنید یا نوع اهتمامی که به اجرای برنامه توسعه شده و ریشه‌های اصلی این مساله را می‌توانید از طریق ارزیابی الگوی سیاستگذاری کشور با سه محور ریشه‌یابی کنید و تدابیر و تمهیدات متناسبی برای جلوگیری از تکرار این رویه‌ها در دستور کار قرار بگیرید.مولفه دومی که به گمان من از نظر افق زمانی مورد انتظار برای اصلاح نیاز به بن‌بندی بیشتری دارد، مساله نظام پاداش‌دهی است. واقعیت این است که مجلس هم این اقتصاد رانتی نظام پاداش‌دهی اقتصادی و اجتماعی، فاصله و

.....
ادامه از صفحه ۱۲
آنچه به گمان من اصل ماجراست بحث اقتصاد رانتی است که در آنجا مداخله‌های دولت، مداخله‌هایی با مضمون توسعه‌ای نیست بلکه مضمون آن رانت است. من فکر می‌کنم نمایندگان محترم که می‌خواهند درباره برنامه پنجم توسعه کشور تصمیم‌گیری کنند باید به این نکته توجه کنند که طی سه و چهار دهه گذشته مطالعه جدی و روشمند و مورد وثاق درباره ظرفیت جذب اقتصاد ایران انجام ندادیم. چند سال پیش بانک اقتصاد جهانی مطالعه‌ای با رویکرد توسعه پایدار انجام داد که نشان می‌داد سقف ظرفیت جذب اقتصاد ایران از درآمدهای نفتی چیزی حدود ۲۵ میلیارد دلار است و به هر میزان که ما از سقف ۲۵ میلیارد دلار بیشتر پول خرج کنیم تا زمانی که تغییرات معناداری در ساختار اقتصادی و چارچوب نهادی ما اتفاق نیفتاده، تخصیص ارزهای بیشتر نه به بهبود اشتغال و سرمایه‌گذاری کمک می‌کند و نه تولید ما را افزایش‌دهنده می‌دهد. به ویژه توجه به تجربه سال‌های گذشته می‌تواند بسیار عبرت‌آموز و هشداردهنده باشد. قانون برنامه چهارم برای مثال سقف مجاز استفاده از درآمدهای نفتی را به طور متوسط چیزی حدود ۱۶/۵ میلیارد دلار در سال در نظر گرفته بود و به ازای این میزان تخصیص منابع ارزی یکسری هدف‌هایی را معین کرده بود که نظام ملی باید به آن دست پیدا کند. دوستان ما در مجلس باید به این تجربه خیلی با دقت نگاه بکنند که در حالی که ما به طور متوسط شاید بین سه تا پنج برابر آنچه الزام قانون برنامه چهارم تعیین کرده بود منابع ارزی را صرف کردیم اما تقریباً به شاخص‌های کلیدی‌ای که با استانداردها تخصیص ۱۶/۵ میلیارد دلاری باید به آن دست پیدا می‌کردیم، نرسیدیم. این مساله را می‌توانید در رشد اقتصادی ببینید که چه شکاف ناخوشایندی بین آنچه الزام قانونی برنامه در نظر گرفته و آنچه اتفاق افتاده وجود دارد. مثلاً نرخ رشد تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی که مشاهده‌شان می‌دهد چقدر نظام ملی اتلاف و اسراف‌های وحشتناک را